



پژوهشی پیرامون تاریخ تحلیلی - انتقادی جریان اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی ایران

بخش دوم: «علل راه یابی اصلاح طلبی سکولار به قدرت سیاسی»

مهدی جمشیدی^۱

چکیده

در مقاله پیش رو، به این پرسش پاسخ داده شده که چه عللی موجب گردید تا اصلاح طلبان بتوانند نظر و گرایش افکار عمومی را به سوی خود جلب کنند و با پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ و انتخابات بعدی، به درون حاکمیت سیاسی راه یابند. در این راستا، به برخی از علل و خاستگاه‌ها اشاره شد که عبارت‌اند از: تعمیق شکاف طبقاتی در اثر سیاست اقتصادی دولت سازندگی، غفلت دولت سازندگی از فرهنگ، تحدید فضای سیاسی - انتقادی از سوی دولت سازندگی، دوگانگی‌ها و تناقض‌های ارزشی در رفتار کنشگران جریان راست، بستر آفرینی فرهنگی و معرفتی روشنفکران، ویژگی‌های متمایز و جذاب خاتمی، حمایت گروه‌ها و احزاب سیاسی متعدد از خاتمی.

کلیدواژه‌ها: دموکراسی، دولت سازندگی، تعدیل اقتصادی، سیاست فرهنگی، حلقه کیان، انتخابات، جریان اصلاحات.

۱. نویسنده و محقق



مقدمه

اصلاح‌طلبان در چند انتخابات پی در پی به پیروزی دست یافتند و توجه تحلیل‌گران مسائل سیاسی و اجتماعی ایران را به سوی خود جلب کردند:

الف. هفتمین انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۷۶

ب. اولین انتخابات شوراهای شهر در سال ۱۳۷۷

ج. ششمین انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۷۸

اما پس از این، اصلاح‌طلبان مقبولیت اجتماعی خود را از دست دادند و شکست‌های تکان‌دهنده و مستمری را در چندین انتخابات بعدی تجربه کردند:

الف. دومین انتخابات شوراهای شهر در سال ۱۳۸۱

ب. هفتمین انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۸۲

ج. نهمین انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۸۴

د. هشتمین انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۸۶

ه. دهمین انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۸۸.

از آنجا که ظهور و افول جریان‌های فکری و سیاسی از قاعده‌مندی و نظم‌مناظر برخوردار است، می‌توان با تأملی جامعه‌شناسانه، قواعد و نظم اجتماعی حاکم بر تحولات جریان اصلاح‌طلبی را تشخیص داد.

در این بخش باید به این پرسش پاسخ بدهیم که چه عللی موجب گردید تا اصلاح‌طلبان بتوانند توجه افکار عمومی را به سوی خود جلب کنند و با پیروزی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۷۶ و انتخابات بعدی، به حاکمیت سیاسی راه یابند؟

نگارنده بر این باور است که «ظهور اصلاح‌طلبان»، پدیده‌ای تک‌علتی^۱ نیست و نباید در تبیین آن، بر روی عامل و علت خاصی متمرکز شد و از دخالت علل دیگر غفلت ورزید. ظهور اصلاح‌طلبان معلول اثرگذاری علی (مستقیم یا غیر مستقیم) مجموعه‌ای از عوامل تو در تو و پیچیده اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. حتی شاید بتوان راهیابی اصلاح‌طلبان به حاکمیت سیاسی را حلقه‌ای و پاره‌ای از یک فرآیند اجتماعی چند لایه و کلان تصویر کرد:

به واقع، اصلاحات در آغاز دهه ۷۰ در سه عرصه دنبال می‌شد. اول، رفرم دینی که نماینده آن دکتر سروش بود. ایشان با نگارش مقاله قبض و بسط و ادامه آن و با بیان این مسئله که سقف شریعت بر ستون

1. Single cause



معیشت بنا شده است در جامعه واکنش برانگیخت و آغاز یک رفرم دینی را موجب شد. دوم؛ رفرم در زمینه اقتصاد که هاشمی رفسنجانی آن را نمایندگی می کرد. او اعتقاد داشت که اقتصاد ایران بسیار زیاد دولتی است و لذا بازار ملی در چنین بستری نمی تواند شکل بگیرد. از این رهگذر، برنامه تعدیل اقتصادی را مطرح کرد و یک رفرم اقتصادی پیش گرفت. سوم؛ اصلاحات سیاسی که عرصه دیگر این رفرم بود که البته کمرنگ تر از دیگر زمینه ها بود و روزنامه سلام و هفته نامه عصر ما و نیز اعضای مرکز تحقیقات استراتژیک آن را دنبال می کردند. این دسته خواستار این بودند که مبانی جمهوریت را در ایران تعیین کنند چرا که به زعم خود احساس می کردند انقلاب از جمهوریت فاصله گرفته است.^۱ جلالی پور نیز می نویسد دوم خرداد به سبب آن که یک «جنبش اجتماعی» بوده، وقوع متوقف بر تحقق یافتن شرایط و بسترهای ساختاری خاصی بوده است که البته در مرکز آنها، پروژه «مدرنیزاسیون» قرار دارد. «وقوع جنبش هایی مثل جنبش دوم خرداد، در درجه اول به شرایط ساختاری نیازمند است؛ یعنی ساختار جامعه ای که در معرض روندها و سیاست های نوسازی قرار گرفته باشد.»^۲ به هر حال در این بخش، برخی از علل اصلی و عمده را برمی شماریم.

۱. تعمیق شکاف طبقاتی در اثر سیاست اقتصادی دولت سازندگی

در ابتدا باید به این واقعیت اشاره شود که به نظر بسیاری از صاحب نظران، رویکرد دولت سازندگی در حوزه های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، یکی از عوامل مؤثر بر به قدرت رسیدن اصلاح طلبان بود؛ به طوری که «نتیجه دولت بازسازی [دولت سازندگی]، به وجود آمدن دولت لیبرال نوسازی [دولت اصلاحات] بود».^۳ در واقع، روی آوردن افکار عمومی به اصلاح طلبان، به معنی «نه» گفتن به سیاست های دولت سازندگی بود. برخی از اصلاح طلبان نیز این نظر را پذیرفته اند:

واقعیت این است که نمی توان گفت که تمام بسترهای لازم برای شکل گیری، استقرار و امتداد گفتمان اصلاحی در جامعه فراهم بود. روی آوردن بسیاری به اصلاحات، به خاطر نگاه سلبی به گفتمان رقیب

۱. سعید حجازیان، «اصلاحات احیای انقلاب بود»، شهروند/مروز، ۱۳۸۶/۱۱/۱۴، ص ۶۲.

۲. حمیدرضا جلالی پور، دولت پنهان؛ بررسی جامعه شناسانه عوامل تهدیدکننده جنبش اصلاحات، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۱۷.

۳. ابراهیم فیاض، «آرامش و ثبات؛ نتیجه احیای ارزش ها»، ایران، ۱۳۸۶/۹/۸، ص ۱۳.



اگرچه تلاش‌های اقتصادی دولت سازندگی منجر به بهبود برخی شاخص‌های اقتصادی، بازسازی برخی از خرابی‌های ناشی از جنگ تحمیلی و ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی در کشور گردید، اما از سوی دیگر، تشدید «شکاف و فاصله طبقاتی»، بزرگ‌ترین پیامد منفی اجرای این سیاست بود. در واقع، حلقه مفقوده در سیاست اقتصادی یادشده، «عدالت» بود

بود.^۱ از جمله سیاست‌های دولت سازندگی که موجب شکل‌گیری نارضایتی عمومی از آن دولت شد، سیاست اقتصادی^۲ آن دولت بود. دولت سازندگی به دلیل استقرارهای خارجی فراوان، مجبور به اطاعت از دستورالعمل‌های اقتصادی برخی نهادهای مالی بین‌المللی از جمله «بانک جهانی»^۳ بود. یکی از این سیاست‌ها، سیاست تعدیل اقتصادی^۴ بود که هسته مرکزی تفکر اقتصادی نخبگان و تکنوکرات‌های دولت سازندگی را تشکیل می‌داد. سیاست تعدیل

اقتصادی مبتنی است بر ساز و کار بازار آزاد و رقابتی که خود دربردارنده ضرورت «عدم مداخله دولت در اقتصاد» است. ممنوعیت قیمت‌گذاری توسط دولت (یارها سازی قیمت‌ها)، رفع محدودیت‌های تجارت خارجی، آزادی سرمایه‌گذاری خارجی، حذف یارانه‌ها، خصوصی‌سازی اقتصاد و واگذاری خدمات و شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی و... در زمره راهکارهای اصلی و اساسی این الگوی اقتصادی است. با وجود آنکه برنامه اول توسعه اقتصادی برای سال‌های ۷۲-۱۳۶۸ در سال ۶۸ به تصویب مجلس چهارم رسید، اما پس از مدتی، برنامه تعدیل اقتصادی از سوی دولت، تدوین و از سال ۱۳۶۹ به اجرا گذاشته شد.

اگرچه تلاش‌های اقتصادی دولت سازندگی منجر به بهبود برخی شاخص‌های اقتصادی، بازسازی برخی از خرابی‌های ناشی از جنگ تحمیلی و ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی در کشور گردید، اما از سوی دیگر، تشدید «شکاف و فاصله طبقاتی»، بزرگ‌ترین پیامد منفی اجرای این سیاست بود.^۵ در واقع، حلقه مفقوده در سیاست اقتصادی یادشده، «عدالت» بود:

بعد از جنگ، همان سوسیالیسم [دهه شصت] تبدیل به سرمایه‌داری

۱. محمدرضا تاجیک، «بازگشت به نقطه صفر اصلاحات»، کارگزاران، ۱۳۸۷/۳/۲۱، ص ۸.

2. Economic policy

3. World Bank

4. Economic adjustment policies

۵. فرامرز رفیع پور، توسعه و تضاد؛ کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۶، ص ۱۷۷.

وحشتناک شد و یک نوع سرمایه‌داری مکانیکی به نام تعدیل اقتصادی به وجود آمد. یک نوع لیبرالیسم بی‌سر و ته، یک نوع لیبرالیسم افسارگسیخته. [...] سیاستی که اگر نصف آدم‌ها بمیرند چندان اتفاقی نمی‌افتد. شرایط طوری شد که یکی از مسئولین سازمان برنامه و بودجه در آن زمان گفت: «تاکنون شهدای جنگی داشتیم و از این به بعد باید شهدای اقتصادی داشته باشیم!» یعنی یک عده از گرسنگی بمیرند! معنای سیاست تعدیل اقتصادی همین بود! [...] در سیاست تعدیل اقتصادی، عدالت عملاً بی‌معناست. فقط بحث آزادی اقتصادی است و آزادی تام.^۱

دلیل گذار از «سوسیالیسم»^۲ در باورهای بخش قابل توجهی از بدنه دولت موسوی در دهه شصت به «لیبرالیسم»^۳ در دهه هفتاد در ایران، رخ دادن همین تحول در سطح جهانی و تک‌قطبی شدن دنیا بود؛ چرا که در اثر فروپاشی بلوک شرق و زوال قدرت سوسیالیسم، لیبرالیسم به ایدئولوژی یکه‌تاز در دنیا تبدیل شده بود.^۴ چنین وضعیتی، نارضایتی توده‌های مردم، به‌ویژه طبقات ضعیف را به همراه داشت:

با گرایش به سرمایه‌داری، حامیان تهیدست در بین طبقات پایین قدیم، پراکنده شدند. مسئولیت انفعال سیاسی این‌گونه اقشار را باید در

۱. ابراهیم فیاض، همان.

2. Socialism

3. Liberalism

۴. گفتنی است برخلاف میرحسین موسوی، مقام معظم رهبری به هیچ‌رو موافق «اقتصاد سوسیالیستی» نبودند و از آن دفاع نمی‌کردند؛ اما متأسفانه خوی استبداداً پاننه نخست‌وزیر و جناح چپ، استدلال مخالفی را بر نمی‌تابید و به افراطی‌گری‌های خود ادامه می‌داد:

در آن سال‌های دهه شصت که آقایان [...] به سمت روز به روز غلیظ‌تر کردن «اقتصاد دولتی» می‌رفتند، من مثال می‌زدم و می‌گفتم فرض کنید یک موتور است که می‌تواند این بار سنگین را برساند و شما هم در کنار موتور راه می‌روید، یا خودتان پشت فرمان می‌نشینید و هدایتش می‌کنید. اما شما این موتور را کنار گذاشتید و همه باری را که توی این وانت است، خودتان روی دوش گرفتید [...] این موتور، «بخش خصوصی» است. این را آن زمان به آنها می‌گفتم، اثر هم نمی‌کرد. امام هم هر چه می‌گفتند به مردم بدهید، اینها می‌گفتند مراد از مردم، «بخش خصوصی» نیست، [بلکه] مردم یعنی «توده مردم». [بعد می‌گفتند] به توده مردم چه جوری می‌شود کمک کرد؟ [اینکه] دولت، اقتصاد را در دست بگیرد، به توده مردم کمک کند. [...] همان کسانی که آن زمان آن جور حرف می‌زدند، حالا صد و هشتاد درجه برگشته‌اند؛ یعنی باز هم در حد تعادل قرار ندارند. [...] خط متعادل همین است: سرمایه مردم و مدیریت مردم، اقتصاد را بر دوش بگیرد و کنترل و هدایت به عهده دولت باشد. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت، ۱۳۸۹/۶/۸.





سیاست‌های اقتصادی تورم‌زا و محنت‌افزای اخیر یافت.^۱

اباحه‌گری اقتصادی و مالی و وجود بی‌عدالتی و تبعیض در دولت‌سازندگی کار را به آنجا کشاند که پیوند مستحکمی میان «قدرت سیاسی»^۲ و «قدرت اقتصادی»^۳ شکل گرفت و در میان مدیران دولتی و اطرافیان آنها، معضل «ثروت‌های بادآورده» و «ویژه‌خواری» پدید آمد و در حالی که عدالت یکی از آرمان‌های اصلی انقلاب اسلامی به شمار می‌آمد، دولت‌سازندگی در اثر اتکای خود به الگوی اقتصاد لیبرالیستی، توسعه و رشد اقتصادی را بر آن ترجیح داد. این وضعیت برای توده‌های مردم، به خصوص طبقات مستضعف و محروم، بسیار باورناپذیر و رنجش‌زا بود و سرانجام به پیدایش شکاف میان دولت‌سازندگی و مردم انجامید:

شرایط اقتصادی خاصی که در اواخر دوره هاشمی بر اقشار مختلف تحمیل شد از قبیل تورم ۵۰ درصدی، باعث شد مردم به این نتیجه برسند که مدل اقتصادی هاشمی جواب نمی‌دهد و کم و بیش هم می‌دانستند که ریخت و پاش‌های مالی حداکثری اتفاق می‌افتد، شعار عدالت که انقلاب وعده آن را داده، اجرا نشده و عده‌ای دارند سوءاستفاده‌های کلان می‌کنند.^۴

برخی بر این باورند که «سیاست دولت پس از جنگ، خیلی شبیه کودتا بود.»^۵ برخی بر این باورند که سیاست اقتصادی دولت در این سال‌ها، به سبب تولید نارضایتی اجتماعی عمیق در میان توده‌های مردم، عامل وقوع شورش‌های اجتماعی در پاره‌ای از نقاط کشور بوده است:

سیاست‌های اقتصادی جدید احتمالاً در وقوع برخی شورش‌های عمده شهری به ویژه در قزوین، اسلامشهر و مشهد مؤثر بودند. سیاست اقتصادی جدید معطوف به رشد و متکی به بازار آزاد، بسیار تورم‌زا از کار درآمد و در نتیجه نارضایتی اقتصادی و اجتماعی گسترش قابل

۱. حسین بشیریه، عقل در سیاست؛ سی و پنج گفتار در فلسفه، جامعه‌شناسی و توسعه سیاسی، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۶، ص ۷۶۰.

2. Political power

3. Economic power

۴. عبدالحسین خسروپناه، «نه اسلامیت ناب، نه جمهوری غرب»، مهرنامه، اردیبهشت ۱۳۸۹، ش ۲، ص ۵۱.

۵. ابراهیم رزاقی، «کودتای فکری با سیاست تعدیل»، رمز عبور ۵: ویژه‌نامه بررسی اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران (ضمیمه روزنامه/یران)، ۱۳۸۹، ص ۷۹.

ملاحظه‌ای پیدا کرد.^۱

افزون بر این، سیاست اقتصادی یادشده منجر به گسترش یافتن طبقه متوسط متجدد^۲ در جامعه ایران شد. اینگلهارت و ولزل در کتاب خود می‌نویسند طیف گسترده‌ای از شواهد نشان می‌دهند که ایده کانونی نظریه نوسازی،^۳ صحیح است؛ یعنی توسعه اقتصادی^۴ به ایجاد تغییرات مهم و دقیقاً قابل پیش‌بینی در سیاست‌ها و فرهنگ جوامع منجر می‌شود:^۵

صنعتی شدن^۶ منجر به فرایند عمده‌ای از تغییر شده و بوروکراتیک شدن،^۷ سلسله مراتب، تمرکز اقتدار، سکولاریته و دگرگونی ارزش‌های سنتی به سکولار- عقلانی را به همراه می‌آورد. [...] توسعه اقتصادی، متمایل به شکل دهی به تغییرات قابل پیش‌بینی در جهان‌بینی‌های مردم است. [...] توسعه اقتصادی، به شدت با تغییرات فراگیری در باورها و انگیزه‌های افراد مرتبط می‌شود [...] این تغییرات، در مجموع احتمال ظهور دموکراسی را افزایش [...] می‌دهند.^۸

از نظر آنان، توسعه اقتصادی، به دو دلیل منشأ دموکراسی سکولار است: نخست اینکه طبقه متوسط همساز تحصیل کرده و فربه‌ی ایجاد می‌کند که به تفکر مستقلانه عادت دارد؛ و دوم اینکه ارزش‌ها و انگیزه‌های مردم را متحول می‌گرداند.^۹ هنگامی که طبقه متوسط به اندازه کافی بزرگ و همساز شد، فشارهایی از ناحیه این طبقه برای شکل‌گیری لیبرال دموکراسی ایجاد خواهد شد.^{۱۰}

به هر حال، نخستین قربانی سیاست توسعه اقتصادی دولت سازندگی، «عدالت» بود

۱. حسین بشیریه، *دیپلاچ‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران؛ دوره جمهوری اسلامی ایران*، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۵، ص ۸۴.

2. Modern middle class

3. Modernization

4. Economic development

۵. رونالد اینگلهارت و کریستین ولزل، *نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی*، ترجمه یعقوب احمدی، تهران، کویر، ۱۳۸۹، ص ۱۳.

6. Industrialization

7. Bureaucratization

۸. رونالد اینگلهارت و کریستین ولزل، همان، ص ۱۵-۱۴.

۹. همان، ص ۱۸.

۱۰. همان، ص ۱۳.

۱۱. گفتنی‌ست این کتاب اثبات می‌کند که جهت رابطه علی، عمدتاً از توسعه اقتصادی به دموکراسی است. (همان، ص ۱۸). در این کتاب، داده‌های پیمایش ۸۱ جامعه که شامل ۸۵ درصد جمعیت جهان است و از سال ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۲ جمع‌آوری شده‌اند، تحلیل ثانویه گردیده است. (همان، ص ۲۱).





که به بهای دستیابی به «رشد اقتصادی»، نادیده انگاشته شد؛ و این رویکردی بود که به شدت با تعالیم و فرهنگ اسلامی، تعارض داشت:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.^۱

به راستی [اما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو فرود آوردیم، تا مردم به عدالت برخیزند.

۲. غفلت دولت‌سازندگی از فرهنگ

دغدغه اصلی دولت‌سازندگی، دستیابی به «توسعه اقتصادی»^۲ بود؛ به صورتی که بر اساس تحلیل محتوای انجام‌شده در گفتارهای رئیس‌جمهور دولت یادشده، این مقوله بیشترین فراوانی را در سخنان او دارا بوده است. در اثر قرار گرفتن «اقتصاد»^۳ در متن و مرکز دغدغه‌های دولت‌سازندگی، حوزه‌های «سیاست»^۴ و «فرهنگ»^۵ حاشیه‌نشین و پیرامونی شدند. در این دوره، برنامه‌ریزی و اقدام فرهنگی امری کم‌اهمیت و فرعی قلمداد می‌شد و فاقد راهگشایی اسلامی به منظور هدایت فرهنگ عمومی بود.

همین بی‌اعتنایی به مقوله فرهنگ سبب گردید تا حساسیت نسبت به حراست از مرزهای فکری و اعتقادی انقلاب اسلامی رنگ ببازد و مدیریت‌های تصمیم‌ساز در اختیار کسانی قرار گیرند که در اسارت غرب‌زدگی به سر می‌بردند و با جهان‌بینی اسلامی، بیگانه بودند:

در دوران سازندگی، مسائل نظری انقلاب مورد غفلت مدیران و برنامه‌ریزان جامعه قرار گرفت. در تحلیل انقلاب و وضعیت جامعه ایران از همان نظریه‌ها و تئوری‌هایی استفاده شد که برای تحلیل و تبیین مسائل بعد از جنگ دوم در اندیشه سیاسی غرب به کار گرفته شد. برخی مراکز تحقیقاتی - استراتژیک که باید زمینه‌های نظری انقلاب را تبیین و خط مشی حرکت اصلاحی جامعه را ترسیم نمایند و با بهره‌وری از بسترهای فرهنگی جامعه، استراتژی مقابله با تحلیل‌های وارداتی و بیگانه را مشخص می‌ساختند، خود مرکز بسط و گسترش تحلیل‌های

۱. قرآن کریم، سوره حدید، آیه ۲۵.

2. Economic Development
3. Economy
4. Policy
5. Culture

رفرمیستی شدند.^۱

از سوی دیگر، بخش‌های مهمی از دولت‌سازندگی در طول هشت سال، نوعی روند مدرنیزاسیون^۲ نامحسوس و خزنده را پی گرفتند تا زمینه فرهنگی برای دگرگونی اقتصادی در جامعه فراهم شود:

نوسازی اجتماعی و فرهنگی و آموزشی در همین دوران، به تشدید خواست‌های سیاسی و اجتماعی طبقه متوسط جدیدی انجامید که در حال ظهور به عنوان نیروی سیاسی قابل ملاحظه‌ای بود.^۳ برخی از اصلاح‌طلبان نیز گفته‌اند که سیاست‌های فرهنگی هاشمی رفسنجانی باز بوده است:

او [هاشمی رفسنجانی] در گذشته نشان داده است که سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌اش، «بسته» نیست، ولی در حوزه‌های سیاسی، معمولاً «نیمه‌بسته» و به صورت دوگانه - یکی به نعل و یکی به میخ - عمل کرده است.^۴

بیش از این، سیاست اقتصادی و عمرانی دولت‌سازندگی که ریشه در لیبرالیسم اقتصادی^۵ داشت، به خودی خود، فرهنگ عمومی را دچار آسیب‌ها و جراحات‌های ماندگاری نمود؛ به گونه‌ای که در طول این سال‌ها، خودخواهی، لذت‌پرستی، نفع‌طلبی، مادیگری، رفاه‌طلبی و فردگرایی رواج یافت. به این ترتیب، زمینه اجتماعی برای روی آوردن به لیبرالیسم سیاسی^۶ نیز فراهم شد:

یکی از بزرگ‌ترین خدمت‌ها را جریان کارگزاران در دهه دوم انقلاب به جامعه ما کرد و آن مدرنیزاسیون خزننده و آرام و دور از چشم مخالفان بود [...] صرف ساختن فرهنگسرا، توسعه شهری و حتی نوع خاص معماری که آنان تشویق کردند [...] به نفع یک جریان بوده است و آن پروژه نوسازی در ایران است؛ چون کسی که در جامعه‌ای با ساختمان‌سازی، فضای شهری، ترافیک، تبلیغات و... خاص زندگی می‌کند، به ناچار، فکر و فرهنگ او نیز تغییر خواهد کرد. [...] کارگزاران

۱. حمید پارسانیا، هفت موج/اصلاحات؛ نسبت تئوری و عمل، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶، ص ۸۶-۸۵.

2. Modernization

۳. حسین بشیریه، همان، ص ۸۵.

۴. حمیدرضا جلابی پور، همان، ص ۱۲۲.

5. Economic liberalism

6. Political Liberalism





در دهه دوم انقلاب، تنها جریان اصلاح طلب حاضر در قدرت بودند و به نوعی زمینه دوم خرداد را فراهم کردند.^۱

بشیریه نیز در همین چهارچوب، مواردی را به عنوان خصوصیت‌های دوران سازندگی برمی‌شمارد که مؤثر بر شکل‌گیری جریان دوم خرداد بوده‌اند؛ در میان این موارد، به گسترش «آموزش» و «ویژگی‌های فرهنگ شهری مدرن» اشاره شده است:

گسترش طبقات متوسطی که سنخیت ایدئولوژیک با الیگارش‌ی حاکم ندارد؛ گسترش آموزش که خود در تقویت طبقات متوسط مؤثر است؛ گسترش ویژگی‌های فرهنگ شهری مدرن که با خصال ایدئولوژیک نظام تعارضات آشکار پیدا می‌کند؛ پیدایش شکاف‌هایی در درون الیگارش‌ی که خود مقدمه‌ای برای گذار به شبه‌دموکراسی است؛ فشارهای مختلف از جانب فرآیندهای رو به گسترش جهانی شدن در حوزه‌های اقتصاد و فرهنگ و ارتباطات؛ پیدایش تعابیر دموکراتیک و کثرت‌گرایانه از دین و نظریه سیاسی شیعه.^۲

در سطح توده‌های مردم، اقتصادمحوری و بی‌تفاوتی نسبت به درونی کردن باورها و ارزش‌های اسلامی سبب گردید ذهنیت و ارزش‌های بخش‌هایی از افراد جامعه (به خصوص نسل سوم انقلاب) تغییر کرده و سمت و سوی دیگری بیابد:

جوانان پس از جنگ به تدریج از تبلیغات و تولیدات فرهنگی دستگاه‌های رسمی خسته شدند و بیشتر مصرف‌کننده تولیدات فرهنگی پاپ بودند که در فیلم‌های ویدئویی و نوارهای کاست موسیقی منعکس می‌شد و در بازار داغ و غیر رسمی فرهنگ رواج داشت، لذا به رغم تبلیغات و تربیت رسمی، آنان به دنبال سبک‌های دیگری از زندگی (یعنی سبک‌های دیگری از فکر کردن، حرف زدن، تفریح کردن، لذت بردن، دوست داشتن، لباس پوشیدن و غذا خوردن) رفتند.^۳

این اقلیت فکری جدید، پاره‌ای از اکثریتی بودند که از سیاست‌های اصلاح‌طلبانه خاتمی حمایت کردند و او را برگزیدند. وضعیت فرهنگی نابسامان در دانشگاه‌ها و در میان دانشجویان، نگران‌کننده‌تر از دیگر موقعیت‌ها و قشرها بود. دانشجویان از یک‌سو نسل جوانی بودند که درک و شناخت دقیقی از انقلاب اسلامی و ارزش‌های

۱. مرتضی مردیپناه، با مسئولیت سردبیر؛ مقدمه‌ای بر پروژه اصلاح، تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹، ص ۱۷۳-۱۷۲.

۲. حسین بشیریه، همان، ص ۵۶.

۳. حمیدرضا جلالی‌پور، جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۲۴۶.

اباحه‌گری اقتصادی و مالی و وجود بی‌عدالتی و تبعیض در دولت سازندگی کار را به آنجا کشاند که پیوند مستحکمی میان «قدرت سیاسی» و «قدرت اقتصادی» شکل گرفت و در میان مدیران دولتی و اطرافیان آنها، معضل «ثروت‌های بادآورده» و «ویژه‌خواری» پدید آمد و در حالی که عدالت یکی از آرمان‌های اصلی انقلاب اسلامی به شمار می‌آمد، دولت سازندگی در اثر اتکای خود به الگوی اقتصاد لیبرالیستی، توسعه و رشد اقتصادی را بر آن ترجیح داد

آن نداشتند و از سوی دیگر، متأثر از افکار و نظریات روشنفکران و اساتید دگراندیش بودند. همین امر سبب گردید که دانشجویان به یکی از قوی‌ترین پایگاه‌های اجتماعی اصلاح‌طلبان تبدیل شوند و نقش قابل توجهی در دستیابی آنها به قدرت سیاسی ایفا کنند. دو میلیون دانشجویی مراکز آموزش عالی پراکنده در سطح کشور، «گروه مرجع» مهمی به شمار می‌آمدند که می‌توانستند در شکل‌دهی به رأی مردم، نقش بسزایی ایفا کنند. این خود ناشی از یک چالش فرهنگی بود؛ زیرا نظام آموزشی در دانشگاه‌ها که فاقد ساز و کار پرورشی و تربیتی کارآمد و مشخصی بود، چندان نتوانست ارزش‌های انقلاب اسلامی را در ذهن و دل

نسل جوان، تثبیت و درونی کند. از این رو، تغییر شتابان هنجارها و ارزش‌ها در میان دانشگاهیان، نباید موجب شگفتی شود؛ تغییری که به عرصه آرمان‌های اساسی دانشگاه و دانشجویان نیز سرایت کرد:

آرمان جنبش دانشجویی پس از ۱۳۶۸ تحول عمده‌ای یافت. در حالی که پیش از آن بر اسلام‌گرایی تأکید می‌رفت، از آن پس عدالت‌طلبی، قانون‌گرایی و آزادی‌خواهی آرمان‌های اصلی آن را تشکیل داده‌اند.^۲

در حالی که دولت سازندگی از یک سو، «توسعه اقتصادی» را در صدر دغدغه‌های خود نشانده و از سوی دیگر، چاره و اندیشه‌ای ایجابی و عالمانه برای تثبیت و نشر فرهنگ اسلامی نپروراند؛ در منطق نظری اسلام، مهم‌ترین رسالت حکومت اسلامی، تلاش در راستای محقق ساختن «فرهنگ اسلامی» (که ارزش‌های فکری و رفتاری اسلامی را در بر می‌گیرد) است:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

۱. پرویز بیران، «سه سطح تحلیل واقعه»، انتخاب نو؛ تحلیل‌هایی جامع‌شناسانه از واقعه دوم خرداد، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۳۴.

۲. حسین بشیریه، همان، ص ۱۴۰.





وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.^۱
 اوست آن کس [خدایی] که در میان بی‌سوادان، فرستاده‌ای از
 خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و
 کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن، در گمراهی
 آشکاری بودند.

حتی در آنجا که میان فرهنگ اسلامی و رفاه مادی، تزاخم و تعارضی پدیدار می‌شود،
 باید برای فرهنگ اسلامی، اولویت و اصالت قائل شد. انقلاب اسلامی در درجه نخست و
 بیش از هر چیز، یک «انقلاب فرهنگی»^۲ بود نه یک انقلاب سیاسی یا اقتصادی؛ زیرا اولاً
 و بالذات خواهان دستیابی افراد جامعه به «استکمالات معنوی و اخلاقی» بود و سایر
 مطالبات سیاسی و اقتصادی را در ذیل و حاشیه این آرمان اساسی جست‌وجو می‌کرد.^۳
 در همین مقطع بود که مقام معظم رهبری، از «تهاجم فرهنگی»^۴ خبر داد و تصریح
 کرد که دشمنان انقلاب اسلامی پس از ناکامی در نبرد نظامی و سیاسی، بیشترین توان
 و قابلیت خود را مصروف راه‌اندازی یک نبرد فرهنگی تمام‌عیار کرده‌اند:

امروز دشمن، بیشترین همت خود را روی تهاجم فرهنگی گذاشته
 است. [...] الان، یک کارزار فکری و فرهنگی و سیاسی در جریان است.
 هر کس بتواند بر این صحنه کارزار و نبرد تسلط پیدا کند، خبرها را
 بفهمد، احاطه ذهنی داشته باشد و یک نگاه به صحنه بیندازد، برایش
 مسلم خواهد شد که الان دشمن از طرق فرهنگی، بیشترین فشار خود
 را وارد می‌آورد.^۵

ایشان در سال‌های بعد نیز بر روی پروژه فرهنگی دشمن بر ضد انقلاب اسلامی یاد
 کردند و با تعبیر غلیظی همچون «شبیخون فرهنگی»، «غارت فرهنگی» و «قتل عام
 فرهنگی» آن را توصیف کردند:

دشمن از راه اشاعه فرهنگ غلط - فرهنگ فساد و فحشا - سعی
 می‌کند جوان‌های ما را از ما بگیرد. کاری که دشمن از لحاظ فرهنگی
 می‌کند، یک «تهاجم فرهنگی» [است]، بلکه باید گفت یک «شبیخون

۱. قرآن کریم، سوره جمعه، آیه ۲.

2. Cultural Revolution

۳. محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ/ دیدگاه قرآن، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات
 اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۳۷۰.

4. Cultural Invasion

۵. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با معلمان و کارگران، ۱۳۶۹/۲/۱۲.

فرهنگی» [و] یک «غارت فرهنگی» و یک «قتل عام فرهنگی» است.^۱ با وجود این تأکیدات رسا و مکرر، دولت سازندگی گام مؤثری در راستای برآوردن مطالبات و دغدغه‌های فرهنگی ایشان برنداشت و تمرکز محض بر حوزه اقتصاد و توسعه اقتصادی را - آن هم در چهار چوب نگرش لیبرالیستی - ادامه داد.^۲

۳. تحدید فضای سیاسی - انتقادی از سوی دولت سازندگی

در طول حاکمیت دولت سازندگی، فضای اجتماعی از نظر امکان نقادی و گفت‌وگوی صریح سیاسی، تا حدود زیادی مسدود و محدود بود؛ به گونه‌ای که بسیاری از گروه‌های سیاسی و تشکل‌های دانشجویی، در صورت نقادی، هزینه بالایی را می‌پرداختند.^۳ اصلاح‌طلبان به درستی دریافته‌اند که می‌توانند از این نارسایی و کاستی اجتماعی، بهره‌برداری سیاسی کنند. آنها «آزادی» را به عنوان یکی از دغدغه‌های اساسی خود معرفی کردند و وعده دادند در صورت دستیابی به قدرت، آزادی را در جامعه ایران نهادینه می‌سازند. این رویکرد با استقبال جمع بسیار گسترده‌ای از طبقات اجتماعی جویای آزادی بیان و قلم روبه‌رو گردید. در حقیقت، خاتمی توانست از انسداد و محدودیت‌های به وجود آمده، نهایت بهره‌برداری را نماید و در برابر آنها، شعار توسعه سیاسی و آزادی را مطرح کند که خود به خود، با اقبال عمومی روبه‌رو می‌گردید.^۴ نجفی (از وزرای دولت سازندگی و اعضای اصلی حزب کارگزاران سازندگی) معتقد است:

در حوزه مسائل مربوط به توسعه سیاسی، البته من معتقدم اگر شما مؤلفه‌های توسعه سیاسی را در نظر بگیرید، در اکثر این مؤلفه‌ها، نظرات آقای هاشمی مشابه آقای خاتمی و حتی جلوتر است، اما در برخی مسائل، نه. [...] ما از این جهت، مقداری از آقای هاشمی فاصله گرفتیم. بنابراین، من معتقدم آقای هاشمی، رگه‌هایی از آزاداندیشی و اعتقاد به فضای باز سیاسی و اجتماعی را همیشه داشته‌اند؛ اما نه به آن شکل

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان گردان‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسیج، ۱۳۷۱/۴/۲۲.
۲. آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی در ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی، به نکته مهمی در تحلیل علامه مصباح از ریشه جریان اصلاحات اشاره کرده است. ایشان نقل می‌کند که علامه مصباح در واکنش به انتقاد نمودن من از جریان اصلاحات و شخص خاتمی - در سال‌هایی که دولت اصلاحات حاکم بود - چنین گفت: «خاتمی سیئه من سیئات هاشمی» (ابوالقاسم خزعلی، «گفت‌وگو»، پرتوسخن، س ۱۲، ش ۶۰۴، ۱۳۹۰، ص ۱۶). این عبارت کوتاه، به روشنی نشان می‌دهد که خشت کج در دولت هاشمی رفسنجانی نهاده شد و او بود که با سیاستی که در پیش گرفت، مسیر ظهور اصلاح‌طلبی سکولار را هموار و مساعد کرد.

۳. عبدالحسین خسروپناه، «نه اسلامیت ناب، نه جمهوریت غرب»، همان، ص ۵۱.

۴. همان.





منسجمی که در آقای خاتمی وجود دارد.^۱

۴. دوگانگی‌ها و تناقض‌های ارزشی در رفتار کنشگران جریان راست

جریان راست سنتی و جریان راست مدرن (مدیران دولت سازندگی و حزب کارگزاران سازندگی)، دست کم در برخی زمینه‌ها، از ملاک‌ها و معیارهای ارزشی انقلاب اسلامی فاصله گرفتند. آنها با وجود انتساب به انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، مبتلا به بعضی ویژگی‌های نامطلوب نظری و عملی شدند که «رفتار طاغوتی» خوانده می‌شد: یکم؛ برتری دادن به تخصص نسبت به تعهد که منجر به استقرار و تثبیت تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها در نظام سیاسی گردید؛

دوم؛ رفاه‌طلبی، تجمل‌گرایی، خوی اشرافی، ثروت‌اندوزی و اسراف و تبذیر؛

سوم؛ فاصله‌گیری از توده‌های مردم در اثر تفاخر و تکبر؛

چهارم؛ دست‌اندازی و خیانت به بیت‌المال مسلمین؛

پنجم؛ باندبازی، حزب‌گرایی، سیاسی‌کاری، تعصب گروهی، تبارسالاری و قوم و خویش‌گرایی؛

ششم؛ خودکامگی و نقدناپذیری؛

هفتم؛ تأثیرپذیری از سرمایه‌داران و ترجیح دادن منافع شخصی آنها بر منافع عمومی؛

هشتم؛ پراگماتیسم^۲ و مصلحت‌سنجی متکی بر منافع شخصی و گروهی.

مفاسدی از این دست آنچنان گسترش یافت که اندک اندک، «ارزش‌ها، ضد ارزش شدند.»^۳ این چالش درباره مدیران دولتی، جدی‌تر بود. در واقع، «بعد از رحلت امام خمینی (ره) در حوزه مسائل اجرایی، از فقه فاصله گرفتیم. [...] حرکت دستگاه اجرایی ما بعد فوت امام (ره) منطبق بر فرامین ایشان نبود.»^۴

تساهل و بی‌بندوباری اقتصادی حاکم بر رفتار مدیران دولت سازندگی، موجب اجتماع «قدرت سیاسی» و «قدرت اقتصادی» در آنها و اطرافیان‌شان شد: «در دولت آقای هاشمی، طبقات بالا، متنعم و بعضاً سکولار شکل گرفته بودند و در سیاست با هم چفت شده بودند و پیوند ثروت و سیاست ایجاد شده بود.»^۵ در این دوره به دلیل فاصله‌گیری مدیران سطوح عالی و میانی و حتی پایین، از توده‌های مردم، نوعی «بیگانگی میان مردم

۱. محمدعلی نجفی، «تاریخ چپ تحول یافته»، *مهرنامه*، س ۳، ش ۲۲، ۱۳۹۱، ص ۱۱۹.

2. Pragmatism

۳. ابراهیم فیاض، «آرامش و ثبات؛ نتیجه احیای ارزش‌ها»، همان، ص ۱۳.

۴. همان.

۵. حسین کچوئیان، «درباره سوم تیر و دولت احمدی‌نژاد»، برگرفته از:

<http://kachooyan.com/wp/1387/05/14/isna-on-3rd-tir-and-ahmadinejad>.

و دولت» شکل گرفت. با وجود اینکه انقلاب اسلامی در پی حذف فاصله و شکاف میان مردم و دولت و ایجاد نزدیکی و صمیمیت میان آنها بود، حتی امکان دیدار توده‌های مردم با مدیران میانی در دولت سازندگی، تصویری تخیل‌آمیز انگاشته می‌شد. در حالی که در دهه شصت، تقریباً فاصله‌ای میان جامعه و قدرت سیاسی وجود نداشت و یک نوع همبستگی اجتماعی نیرومند بر فضای کلی جامعه ایرانی حاکم بود، پس از رحلت امام خمینی (ره) و استقرار دولت سازندگی، به تدریج شکاف‌ها و فاصله‌های قابل توجهی میان جامعه و قدرت سیاسی پدید آمد. این واقعیت سیاسی در درجه نخست، مربوط به برخی سیاست‌ها و راهبردهای دولت سازندگی بود که با آرمان‌ها و خطوط اصلی انقلاب اسلامی، زاویه‌هایی داشت. در نتیجه عملکرد این دولت، احساس غلیظ «بیگانگی» میان توده‌های مردم و بخش‌هایی از قدرت سیاسی شکل گرفت. در سال‌های بعد، اصلاح‌طلبان توانستند بر موج این ضعف سوار شوند و رأی مردم را به سوی خود جذب کنند:

در این دوران [سازندگی]، رفته رفته ساختار قدرت در ایران، دچار نوعی بیگانگی نسبت به سطح توده‌ها شد. تا یک زمان اصلاً مردم خودشان را از حکومت متمایز نمی‌کردند. از این سال‌ها، برخی ظواهر و لباس‌ها و سبک زندگی مقامات به تدریج عوض شد. به خصوص دوران هشت ساله بعد از جنگ [....] یک طبقه اشرافی ظهور کرد که نسبت خاصی با مردم نداشت. انتخاب آقای خاتمی به نظر من، واکنش منفی به این فضاها بود.^۱

حجاریان نیز بر وجود شکاف دولت-ملت^۲ به عنوان شکاف اجتماعی^۳ فعال و اصلی مولد دوم خرداد یاد می‌کند و می‌نویسد:

مهم‌ترین شکاف فعال در این انتخابات [دوم خرداد]، شکاف دولت-ملت بود، در مقابل شکاف‌های دیگری که قبلاً مطرح بوده است؛ مثل شکاف سنتی-مدرن، فقیر-غنی، زن-مرد. البته این شکاف در ساختار سیاسی قبل از انقلاب، بسیار فعال بوده است. انقلاب این شکاف را تا حد زیادی ترمیم کرد، ولی بعد از جنگ [در دوران سازندگی]، دوباره این شکاف، باز شده است و این انتخابات، شکاف مورد بحث را نشان داد. [....]

۱. حسین کچوئیان، «مشکل تجدد مالی تاریخ است»، سوره، ش ۲۳، بهمن و اسفند ۱۳۸۴، ص ۲۱-۲۰.

2. Nation-State

3. Social gap



در این انتخابات، مردم احساس کردند که آقای خاتمی به یک معنی، کاندیدای حکومتی نیست و به آنها تحمیل نمی‌شود.^۱ محسن آرمین نیز ضمن تأیید وجود شکاف دولت-ملت در دوره سازندگی، می‌گوید دولت سازندگی از گفتمان عمومی جامعه فاصله گرفت و سیاست‌های خود را بر محور برآوردن ساختن مطالبات و خواسته‌های مردم بنا نکرد:

اجرای الگوی توسعه آمرانه پس از جنگ و در دوره هشت‌ساله سازندگی [...]، امکان درک و فهم گفتمان حاکم بر جامعه و مطالبات اجتماعی را از سوی ساخت سیاسی کاهش داد و در نتیجه، این روند مطالبات اجتماعی، بدون هیچ‌گونه پاسخی، بر روی هم انباشته می‌شد. نهایتاً این وضعیت، موجب تعمیق شکاف میان دولت و ملت می‌شد.^۲

«استراتژی سیاسی» و «استراتژی اقتصادی» دولت سازندگی، از آنجا که هویت غربی و سکولاریستی داشتند، پیامدهای نامطلوب و زیان‌باری را از خود به جانهادند. چند پدیده جدید در این دولت، رشد و گسترش یافتند که با خط فرهنگی و فکری انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره)، زاویه بسیار زیادی داشتند. در حوزه مدیران دولتی-در سطوح مختلف-همین بس که مسابقه «رفاه‌طلبی» و «اشرافی‌گری» آغاز شد و بسیاری از مدیران دولتی از لحاظ سطح مادی زندگی، از عموم مردم فاصله گرفتند. البته فاصله‌گیری آنها از مردم تنها به سبب صعود اقتصادی نامشروع‌شان نبود، بلکه نوعی خلق و روحیه «خود برترینی» نیز در میان این مدیران فن‌سالار شایع شد که به دنبال آن، «دوری‌گزینی از مردم» به یک اصل مدیریتی تبدیل گشت. در نتیجه، فاصله میان «مردم» و «دولت» به صورت چشمگیری افزایش یافت و پایگاه اجتماعی دولت سازندگی روز به روز، ضعیف‌تر شد. در لایه بعدی، در میان اطرافیان، اقوام و دوستان مدیران دولتی نیز «فساد اقتصادی» شکل گرفت. چنین زمینه‌ها و عواملی منجر به پیدایش یک «طبقه اشرافی جدید» متکی به «ثروت‌های بادآورده» گردید. بنابراین، اگرچه دولت سازندگی از نظر حجم فعالیت‌ها و تلاش‌های اجرایی در سطح بالایی قرار داشت و می‌توان آن را یک «دولت پرکار» قلمداد کرد، اما از آن سو، نمی‌توان از کنار این واقعیت تلخ عبور کرد که به سبب غلبه تساهل و تسامح اقتصادی در دولت سازندگی، این دولت نوعی «فساد رسمی» را در مدیران دولتی ایجاد و تثبیت کرد. اموری از این دست،

۱. سعید حجاریان، «تلاقی جمهوریت و مشروطیت»، انتخاب‌نو؛ تحلیل‌هایی جامعه‌شناسانه از واقعه دوم خرداد، تهران، طرح‌نو، ۱۳۷۸، ص ۵۶.

۲. محسن آرمین، اسلام، اجتماع، سیاست، تهران، ذکر، ۱۳۸۰، ص ۳۳۹.



«بی‌اعتمادی» و «شکاف» میان مردم و مدیران دولت سازندگی را رقم زد که هیچ‌گاه برطرف نشد. پس از پایان یافتن دولت سازندگی، «بی‌اعتمادی» و «شکاف» یادشده، به صورت‌های مختلف خود را نشان داد. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶، به دلیل اینکه نامزد اصلی اصول‌گرایان، ادامه‌دهنده خط فکری هاشمی رفسنجانی معرفی شده بود، با یک «نه» بزرگ از سوی افکار عمومی مواجه شد. در واقع، «رأی به خاتمی» به معنای اعلام مخالفت صریح با نظم طراحی شده و اعمال شده از سوی هاشمی رفسنجانی بود؛ چراکه خاتمی در ابعاد سیاسی و فرهنگی، کاملاً از چهارچوب گفتمان هاشمی رفسنجانی خارج شده بود و حتی نقطه مقابل و متضاد آن به شمار می‌رفت. این «بی‌اعتمادی» و «شکاف» در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴، به صورت عریان‌تر و شفاف‌تری خود را نشان داد و این حقیقت را آشکار ساخت که ذهنیت تاریخی توده‌های مردم از تلخی‌ها و ناروایی‌هایی استراتژی و عملکرد دولت سازندگی، پاک نشده و همچنان نسبت به آن، نگاه و برداشت مثبتی ندارد.

۵. بستر آفرینی فرهنگی و معرفتی روشنفکران

فعالیت‌های فرهنگی و معرفتی روشنفکران، زمینه‌ها و بسترهای لازم برای گراییدن مردم به تفکر اصلاح‌طلبی را از سال‌ها پیش فراهم ساخت. این فعالیت به چند صورت تحقق یافت: یکی فعالیت‌های سازمان‌نیافته که عمدتاً مربوط به نشر افکار و نظریات لیبرالیستی از طریق تدریس در مراکز دانشگاهی، تألیف و نگارش مقالات و یادداشت‌های مطبوعاتی و کتاب بود و دیگری فعالیت‌های سازمان‌یافته که مربوط به تشکیل حلقه‌ها و گروه‌های معرفتی مشخص می‌شد، از قبیل حلقه کیان و مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری در دولت سازندگی. تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ و به قدرت رسیدن اصلاح‌طلبان، نیروهای فکری آنها به صورت عمده در سه حلقه حضور داشتند. اول حلقه شاگردان عبدالکریم سروش بودند که مجذوب افکار شبه‌لیبرالیستی او شده و بعدها ماهنامه کیان را بنا نهادند:

حلقه اول، جمع شاگردان دکتر سروش، روشنفکر برجسته دینی بود. [...] اگر در این دوره، روشنفکران دینی، یا حاملان جنبش، بدون اینکه در اعتقادات خود احساس ناامنی کنند، آشکار از اندیشه جامعه مدنی و توسعه سیاسی دفاع می‌کنند، مدیون آموزه‌های او هستند. این حلقه در جنبش اصلاحی و مطبوعاتی نقش مؤثری داشت. عده‌ای از آنها، ماهنامه را به مدیر مسئولی رضا تهرانی و سردبیری شمس‌الواعظین



منتشر می کردند.^۱

در کنار حلقه کیان، افرادی نیز در مرکز مطالعات استراتژیک نهاد ریاست جمهوری، طرح‌های سکولاریستی خود را می‌پروراندند:

حلقه دوم، مرکز مطالعات استراتژیک بود؛ مرکزی که در آن محققانی چون سعید حجاریان، عباس عبدی، علیرضا علوی تبار، مجید محمدی فعالیت می‌کردند. حجاریان برنامه‌ریزی کلانی را برای مطالعه توسعه سیاسی در ایران پایه‌ریزی کرده بود که محصولات آن در ماهنامه *راهبرد* منتشر می‌شد و بخشی از مباحث سیاسی تر و به‌روز تر آن، در *دوهفته‌نامه عصر ما*، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، چاپ می‌شد.^۲

افزون بر این، نباید فراموش کرد که تعداد زیادی از دگراندیشان برای تحصیلات دانشگاهی به کشورهای خارجی - البته با بورسیه دولتی (!) - مهاجرت کرده و آنها نیز نقش آفرین بودند:

حلقه سوم این جنبش را باید در آن ۲۵۰۰ دانشجویی که در دوران هاشمی رفسنجانی برای دوره دکترا به خارج از کشور - انگلستان، کانادا و استرالیا و فرانسه - اعزام شده بودند، جست‌وجو کرد. برخی از این دانشجویان در پاره‌ای از انجمن‌های اسلامی به صورت کانون فکری سیاسی فعال بودند.^۳

جلایی پور تصریح می‌کند که «در جریان انتخابات، حلقه‌های مذکور در پشت سر خاتمی قرار گرفته و با رسانه‌های کوچک‌شان، از برنامه‌های مدنی و راهبرد توسعه سیاسی خاتمی، دفاع جانانه کردند.»^۴

حلقه کیان

پس از تعطیلی مجله *کیهان فرهنگی* که عبدالکریم سروش و جمعی از روشنفکران هم‌سو با او در آن قلم می‌زدند، در سال ۱۳۶۹ ماهنامه *کیان* به راه افتاد و سروش در کانون متفکران آن قرار گرفت: «در آن جلسات [حلقه کیان] خیلی مسائل برای من

۱. حمیدرضا جلایی‌پور، همان، ص ۲۲۶-۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۲۶.

۳. همان، ص ۲۲۷.

۴. همان، ص ۲۲۸.

روشن شد و خیلی از آقای سروش استفاده کردیم.^۱

ماهنامه کیان را باید اثر گذارترین و مشهورترین نشریه نظری جریان روشنفکری دگراندیش در دوران پس از انقلاب اسلامی دانست. در این نشریه که در واقع، محفل مطالعاتی و هم‌اندیشی روشنفکران نیز به شمار می‌آمد، بسیاری از دگراندیشان دانشگاهی و حوزوی، قلم می‌زدند: عبدالکریم سروش، محمد مجتهدی شبستری، مصطفی ملکیان، بهاء‌الدین خرم‌شاهی، سعید حجاریان، اکبر گنجی، محسن سازگارا، محمدجواد غلامرضا کاشی، مراد فرهادپور، مرتضی مردی‌ها، مجید محمدی، محسن آرمین، فاضل میبیدی، مصطفی تاج‌زاده، علیرضا علوی تبار، هاشم آغاچری، محسن کدیور و...

پس از تعطیلی کیان و با حاکم شدن گفتمان اصلاحات در بخشی از ساختار سیاسی، به تدریج مطبوعات متعدد دگراندیشان پای به عرصه عمومی نهادند: جامعه، توس، عصر آزادگان، نشاط، صبح/امروز، مشارکت، نوروز، خرداد، حیات نو، بهار، فتح، راه نو، سلام، عصر ما و ده‌ها نشریه دیگر به دنبال معرفی و تثبیت گفتمان اصلاحات بودند. نباید نقشی که بر عهده این نشریات نهاده شده بود را سطحی و اندک قلمداد کرد. از طریق همین نشریات، مبانی و مفاهیم فکری، ساخته و پرداخته شدند و به ذهنیت عمومی جامعه انتقال یافتند و سپس به یک پروژه سیاسی برای «تصرف حاکمیت سیاسی» تبدیل گشتند. در واقع، دگراندیشان در پایان دهه شصت دریافتند که به منظور ایجاد «تحول سیاسی»^۲ بر مبنای ساز و کار رسمی نظام جمهوری اسلامی، چاره‌ای جز ایجاد «تحول فرهنگی»^۳ در سطح توده‌های مردم ندارند؛ به این معنا که می‌بایست نگرش‌ها و ارزش‌های عمومی دگرگون شود و مطالبات و خواسته‌هایی در امتداد تحول سیاسی دگراندیشانه در افکار عمومی شکل بگیرد. آنها برای رسوب دادن مبانی و مفاهیم مدرن در اذهان عمومی به صورت عمده از «مطبوعات» بهره بردند. از اواخر دهه شصت تا دو دهه بعد، یک جریان مطبوعاتی دگراندیش در عرصه عمومی شکل گرفت و به فعالیت پرداخت که به هیچ بهایی نمی‌خواست این فرصت را از دست بدهد و از هم‌سخنی با افکار عمومی محروم بماند. این مطبوعات، در ساحت‌های گوناگون روشنفکری، سیاسی، فرهنگی، ادبی و... فعال و پرتحرک بودند و به هزار و یک زبان، تفکر مسلط بر غرب را در

۱. مصطفی تاج‌زاده، «نظام یعنی ما»، کالبدشکافی ذهنیت/اصلاح‌گرایان، به کوشش حسین سلیمی، تهران، گام نو، ۱۳۸۴، ص ۱۰۱.

2. Political transformation
3. Cultural transformation





جامعه ایران بسط و گسترش می دادند.

مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری

مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری در سال ۱۳۶۸ به ریاست موسوی خوئینی‌ها^۱ تشکیل گردید. در معاونت سیاسی این مرکز، سعید حجاریان،^۲ علیرضا

۱. محمد موسوی خوئینی‌ها، چهره محوری «مجمع روحانیون مبارز» و از رهبران در سایه اصلاحات، در سال‌هایی که جریان چپ از قدرت سیاسی خارج شده بود، به فعالیت خود در عرصه سیاسی ادامه داد. او در اواخر سال ۱۳۶۹، روزنامه سلام را راه انداخت که جمعی از یاران و همفکران دیرینه او در آن حضور داشتند و قلم می‌زدند. این روزنامه، به صراحت دیدگاه‌های چپ‌روانه و اپوزیسیونی را مطرح می‌ساخت. از سوی دیگر، موسوی خوئینی‌ها، مدیر پیت «مرکز مطالعات و تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری» را نیز بر عهده داشت و توانسته بود جمعی از «دانشجویان پیرو خط امام» را که در ماجرای تسخیر سفارت امریکا در سال ۱۳۵۸ نقش آفرین بودند، در آنجا به کار بگیرد.

۲. سعید حجاریان، متولد سال ۱۳۳۳، چندی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در «دفتر اطلاعات نخست‌وزیری»، به عنوان معاون خسرو تهرانی در امور ضد جاسوسی فعالیت کرد. وی به همراه بهزاد نبوی، از جمله افرادی است که متهم به دست داشتن در ماجرای ترور شهید رجایی و شهید باهنر هستند. تلاش‌های تیم تحقیق در این زمینه، به صورت مشکوکی، نافرجام باقی ماند. در مقطع بعدی، حجاریان در تأسیس «وزارت اطلاعات» به کار گرفته می‌شود و همین سبب می‌شود که او به عنوان یکی از مدیران عالی این وزارتخانه به کار گمارده شود. برخی چهره‌های سرشناس درباره عملکرد او در وزارت اطلاعات، تصریح کرده‌اند که از نظر بی‌رحمی و خشونت‌ورزی در برابر متهمان، کم‌نظیر بود. با پایان یافتن دولت موسوی، او به دلیل پارهای اختلافات با وزیر جدید، به «مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری» عزیمت کرد و از سوی رئیس آن (موسوی خوئینی‌ها) به عنوان «معاون سیاسی» این مرکز منصوب گردید. او در این سمت، پروژه‌های با عنوان «توسعه سیاسی» را برای این معاونت تعریف کرد و توان خود را در راستای تبیین و بسط آن به کار گرفت. به گفته خودش، ماهیت این پروژه، چیزی جز «دموکراتیزاسیون» نبود. در مقابل، هاشمی رفسنجانی که به شدت، دلبسته به «توسعه اقتصادی» بود، اعتنایی به دستاوردها و نتایج این پروژه معرفی - سیاسی نکرد. حجاریان در این دوره، احساس می‌کند که از جهت تئوریک، آنچنان غنی و پرمایه نیست که بتواند از عهده انجام و تکمیل پروژه توسعه سیاسی برآید. از این رو، با بورسیه دولت هاشمی رفسنجانی به «دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران» می‌نهد و در مقطع دکترا، مشغول تحصیل می‌شود. حجاریان در این دانشکده، با دکتر حسین بشیریه، یکی از اساتید سکولار و برجسته این دانشکده، ارتباط نزدیکی برقرار می‌کند و به تدریج، غرق در اقیانوس تئوری‌های سیاسی غرب می‌شود. سرانجام، وی در سال ۱۳۷۲، از پایان‌نامه‌اش با عنوان «معودیت در انقلاب ایران و روسیه» دفاع کرد. در همین سال‌ها بود که وی از نظر فکری و ایدئولوژیک، به شدت دچار «دگردیسی» و «تحول» می‌شود. آنچه او در این سال‌ها فرا گرفت، با آغاز «دولت اصلاحات» در سال ۱۳۷۶، مایه و مبنای نگرش سیاسی اصلاح‌طلبان را فراهم آورد. پس از استقرار دولت اصلاحات، به عنوان «مشاور سیاسی» محمد خاتمی برگزیده شد؛ اما نقش او در این دولت، بسیار فراتر از حد یک مشاور بود. حجاریان را به درستی، مغز متفکر اصلاحات خوانده‌اند؛ او که مطالعات و مهارت‌های وسیعی در زمینه «جنگ روانی» داشت، تئوری‌های «فتح سنگر به سنگر» و «فشار از پایین و چانه‌زنی بالا» را پیش روی خاتمی و اصلاح‌طلبان نهاد. با کناره‌گیری تدریجی از «حلقه کیان» در سال ۱۳۷۷ بود که در روزنامه صبح/مروز را تأسیس کرد که نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در التهاب‌آفرینی و ضدیت با نظام اسلامی ایفا کرد. وی با نگارش مقالاتی با نام مستعار «جهانگیر صالح‌پور» در ماهنامه کیان، نظریه «فره‌تر از ایدئولوژی» عبدالکریم سروش را به چالش کشید. در مقابل، سروش نیز دست به قلم برد و در مقام پاسخ‌دهی به اشکالات مطرح‌شده از جانب او برآمد. همچنین او، در اولین دوره انتخابات «شورای اسلامی شهر تهران» شرکت کرد و توانست به این نهاد راه یابد. حجاریان از جمله مؤسسان و اعضای اصلی «جبهه مشارکت» به شمار می‌رفت و علاوه بر تئوری‌پردازی برای آن، آموزش و تربیت فکری نیروی انسانی‌اش را نیز عهده‌دار شد. او در همین سال، از سوی فردی به نام «سعید عسگر» ترور شد، اما جان سالم به در برد. ترور وی، ابعاد پیچیده و پنهانی داشت که بخش‌هایی از آن آشکار شد. به این ترتیب، لقب «جانباغ اصلاحات» نیز به وی اعطا شد. معلولیت جسمی، اگرچه از توان و میزان فعالیت او کاست، اما سبب نگشت او از عرصه سیاست عقب‌نشینی و جریان اصلاحات را رها کند. در ماجرای «فتنه اجتماعی سال ۱۳۸۸»، وی یکی از عناصر فعال و پرتکاپو بود و به جنبش سبز، راهبرداریه می‌کرد. به همین مناسبت، دستگیر شد و به مدت سه ماه در زندان به سر برد.

علوی تبار، عباس عبدی و دیگران پروژه‌هایی را در زمینه «توسعه سیاسی»^۱ دنبال می‌کردند:

از سال ۶۸ که مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری راه افتاد، من در معاونت سیاسی آن بودم. [...] معاونت سیاسی آن، یک پروژه بیشتر نداشت و آن هم پروژه «توسعه سیاسی» بود که به عهده من بود. موضوع کار توسعه سیاسی، «دموکراتیزاسیون» یا «نوسازی سیاسی» بود. توسعه سیاسی به اقتباس از توسعه اقتصادی آقای هاشمی بود.^۲

البته هاشمی رفسنجانی، به چنین رویکردی روی خوش نشان نمی‌داد و از آن دفاع نمی‌کند؛ چراکه به گمان وی، علت‌العلل معضلات کشور، اقتصاد ضعیف و بی‌رمق به جا مانده از رژیم پهلوی و جنگ هشت ساله بود. در واقع، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، تبعیدگاهی بود که هاشمی رفسنجانی، نیروهای اثرگذار و فعال جناح چپ را به آن «تبعید» کرده بود تا از گزند انتقادات و کارشکنی‌های‌شان در امان بماند و بتواند پروژه «توسعه اقتصادی» خود را به صورت کامل محقق سازد:

آن زمان آقای هاشمی، ذهنیت ما را چندان نمی‌پسندید، او به دنبال تز توسعه سیاسی اقتصادی بود، لذا مجالی برای توسعه سیاسی نبود. [...] پروژه ما پروژه‌ای بزرگ بود که آقای هاشمی نمی‌خواست و [آن را] رها کرد؛ یعنی نخواست استفاده کند.^۳

این مطالعات راهبردی، علاوه بر آنکه در همان زمان به تدریج، در مجلات و نشریات انتشار می‌یافت، بعدها زیربنا و خمیرمایه بخش سیاسی تفکر اصلاح‌طلبی را پروراند و برای آنها به مثابه «نقشه راه» عمل کرد:

پروژه توسعه سیاسی ما، حداقل اتودش کاملاً مشخص بود که چه می‌خواهیم. [...] در راه نوسازی بومی، معلوم بود که چه می‌خواهیم؛ همه چیز تعریف شده بود.^۴

بدون شک، این مطالعات، اضمحلال و استحاله هویت دینی نظام سیاسی را نشانه گرفته بود: «در آن مقطع در درون دولت جمهوری اسلامی که باید حافظ مبانی

1. Political development

۲. سعید حجاریان، «سوت‌دلان گرد هم آمدند»، کالبدشکافی ذهنیت اصلاح‌گرایان، به کوشش حسین تسلیمی، تهران، گام‌نو، ۱۳۸۴، ص ۵۷.

۳. همان، ص ۵۹.

۴. همان، ص ۶۱.





انقلاب اسلامی در درجه نخست و بیش از هر چیز، یک «انقلاب فرهنگی» بود نه یک انقلاب سیاسی یا اقتصادی؛ زیرا بالذات خواهان دستیابی افراد جامعه به «استکمالات معنوی و اخلاقی» بود و سایر مطالبات سیاسی و اقتصادی را در ذیل و حاشیه این آرمان اساسی جست و جوی می کرد

فکری خود باشد، در مرکز تحقیقات استراتژیک، قدم‌هایی برداشته شد که خود حکومت را مسخ و نسخ می کرد.^۱ نکته جالب اینکه «دگردیسی ایدئولوژیک»^۲ این افراد نسبت به زیست معرفتی و سیاسی‌شان در دهه شصت، آنچنان وسیع و عمیق بود که گویا شخصیت ایدئولوژیک دیگری یافته بودند.

واقعیت این است که اصلاح‌طلبان از اواخر دهه شصت، شخصیت فکری متفاوتی یافتند و نسبت به گذشته خویش، بازاندیشی عمیقی کردند:

«اصلاح طلب شدن یک فرآیند است و برآمده از یک دگردیسی فکری است که در طول زمان رخ می دهد.»^۳ در مجموع باید گفت: «تفکر روشنفکری سکولار در حلقه کیان و مرکز تحقیقات استراتژیک، دین حداقلی را تئوریزه کرد.»^۴

در اینجا، شایسته است قدری در این رابطه توضیح داده شود که چگونه تحولات فکری و نظری به تحولات سیاسی می انجامد؟ نگارنده به دلیل اهمیت و تعیین کنندگی عبدالکریم سروش، وی را برگزیده و به بخش‌هایی از پروژه معرفتی او که چنین پیامدی را به دنبال داشته است، اشاره می کند. وی معتقد است «دگرگونی سیاسی»، در صورتی ماندگار و پایدار است که ریشه در «دگرگونی فکری و فرهنگی» داشته باشد. در غیر این صورت، تغییرات و تحولاتی که در عرصه ساختار و قدرت سیاسی روی می دهد، به علت عدم پیوستگی با مطالبات و دغدغه جامعه، موقتی و صوری خواهند بود. از سوی دیگر، لازمه ایجاد تحول فکری و فرهنگی در جامعه نیز، «تولید نظریه و فکر نو» است. در این حال، نظریه و فکر، هم در «ذهنیت جمعی» رسوب می کند و هم به نقشه راه «ساختار سیاسی» تبدیل می شود:

اگر تغییر «وضع سیاسی» مسبوق به تغییر «وضع فکری - فرهنگی» نباشد، تغییر وضع، واقعی نیست. هم روشنفکر و هم مدیر سیاسی، هر دو به تغییر وضع کمک می کنند، لکن همان‌طور که پوپر می گوید،

۱. عبدالحسین خسروپناه، همان، ص ۵۱.

2. Ideological transformation

۳. عمادالدین باقی، تراژدی دموکراسی در ایران؛ بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، تهران، طرح نو، ۱۳۸۷، ص ۱۵.

۴. عبدالحسین خسروپناه، همان.



سیاستمداران، کارگزاران ثنوریسین‌ها هستند. به عقیده او، لنین کارگزار مارکس بود. مارکس در تنور روشنفکری خود ثنوری‌های مارکسیستی را پخت و عرضه کرد و لنین بهترین مصرف‌کننده و مروج آن ثنوری‌ها بود.^۱

بر این اساس، او تمام تلاش خود را در راستای ایفای نقش فکری و فرهنگی در جامعه ایران به کار گرفت و منشأ اثر شد. او غایت سیاسی خود را «دموکراتیک کردن حکومت دینی» معرفی کرد و برای تحقق آن، به پروژه معرفتی «سیال کردن فهم دینی» روی آورد؛ به این معنی که اگرچه لازمه منطقی دینی بودن یک حکومت، رجوع به آموزه‌ها و داوری‌های دین است، اما در این میان، باید از مجرای «عقل جمعی» به دین‌نگریست و آن را فهم و تفسیر کرد. از آنجا که عقل جمعی، در تحول و تغییر است، فهم ما از دین نیز به چنین خصوصیتی - «سیالیت» - متصف می‌شود:

یک مقدمه لازم برای «دموکراتیک کردن حکومت دینی»، «سیال کردن فهم دینی» از طریق برجسته‌تر کردن نقش عقل در آن است؛ آن هم نه عقل فردی، بل عقل جمعی که محصول مشارکت همگان و بهره‌جستن از تجارب بشریت است، و این میسر نمی‌شود مگر با شیوه‌های دموکراتیک. حکومت‌های دموکراتیک، حکومت‌هایی هستند که عقل جمعی را داور نزاع‌ها و گشاینده مشکلات می‌دانند و حکومت‌های دینی، این داوری را به دست دین می‌دهند و حکومت‌های دیکتاتوری، به دست زور فردی.^۲

به این ترتیب، با عقب‌نشینی آن و رقیق کردن آن (یا سیال‌سازی فهم دینی)، میان «دین» و «دموکراسی»، اتحاد و سازگاری برقرار می‌شود:

حکومت‌های دموکراتیک دینی، نه حاجت دارند که دست از دینی بودن بشویند و نه رضای خالق را پشت سر بیفکنند. آنها برای دینی بودن، لازم دارند که دین را هادی و داور مشکلات و منازعات خود کنند و برای دموکراتیک بودن، لازم دارند که فهم اجتماعی دین را، در هماهنگی با احکام عقل جمعی، سیال کنند.^۳

سیال نمودن فهم دینی، در نظریه «قبض و بسط ثنوریک شریعت» دنبال شد و در

۱. عبدالکریم سروش، *رازدانی و روشنفکری و دینداری*، تهران، صراط، ۱۳۸۹، ص ۳۲-۱.

۲. عبدالکریم سروش، *فقره‌تراز/ایدئولوژی*، تهران، صراط، ۱۳۸۸، ص ۲۸۰.

۳. همان، ص ۲۸۱.



آن ادعا گردید که برخلاف خود دین، فهم دینی به علل متعددی، هیچ یک از صفات «کمال»، «ثبات»، «صحت»، «استغناء»، «وحدت»، «قدسیت» را واجد نیست:

در هیچ عصری از اعصار، فهم از شریعت نه کامل است، نه ثابت، نه پیراسته از خطا و خلل است، نه مستغنی از معارف بشری، و نه منشأ قدسی و الوهی دارد و نه از تحریف محرّفان یا کج فهمی کج اندیشان مصون است و نه جاودانه و ابدی است. لذا قدسیت، کمال و وحدت شریعت هرگز لازم نمی آورد که فهم آدمیان از شریعت نیز قدسی، کامل و واحد باشد.^۱

البته سروش به این سطح بسنده نکرد و پس از سیال تصویر کردن «فهم دینی»، به سراغ خود «دین» رفت و آن را مقوله‌ای بشری و تاریخی معرفی نمود:

در [نظریه] «قبض و بسط تئوریک شریعت»، سخن از بشری بودن و تاریخی بودن و زمینی بودن معرفت دینی می رفت و اینک در [نظریه] «بسط تجربه نبوی»، سخن از بشریت و تاریخت خود دین و تجربه دینی می رود.^۲

نتیجه نهایی و تجویزی این پروژه معرفتی، امری کاملاً متفاوت با گفتمان امام خمینی (ره) در زمینه حکومت دینی است. به این ترتیب، «تئوری» به دگر دسی در «حوزه سیاسی» می انجامد.

۶. ویژگی های محمد خاتمی

علاوه بر تأثیر گذاری زمینه ها و عوامل محیطی متنوع، محمد خاتمی^۳ نیز نسبت به

۱. عبدالکریم سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، تهران، صراط، ۱۳۸۸، ص ۴۴۱.

۲. عبدالکریم سروش، بسط تجربه نبوی، تهران، صراط، ۱۳۸۵، پیشگفتار.

۳. محمد خاتمی فرزند مرحوم آیت الله سید روح الله خاتمی در سال ۱۳۲۲ هجری شمسی در شهر اردکان یزد متولد شد. پدر وی که از روحانیون نیکنام و بلند آوازه آن دیار بود، مؤسس مدرسه علمیه اردکان بود و امامت جمعه شهرستان یزد را بر عهده داشتند. در سال ۱۳۴۰ پیش از اخذ دیپلم به شوق تحصیل در علوم و معارف دینی، رهسپار شهر قم شدند و در همان سال هادیلم متوسطه را نیز در رشته طبیعی کسب کرد. خاتمی ضمن حضور در مبارزات سیاسی حوزه در ساهای ۴۱ و ۴۲ به مدت چهار سال تحصیل در حوزه علمیه قم مقدمات و سطح را فرا گرفته و در سال ۱۳۴۴ هجری شمسی برای تحصیل در رشته فلسفه به دانشکده ادبیات اصفهان راه یافت و همزمان با آن، تحصیل علوم دینی را در حوزه علمیه اصفهان نیز ادامه داد. در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی به قم بازگشت و به مدت هفت سال به تحصیلات حوزوی خود ادامه داد. او در همین سال ها، در درس خصوصی علامه شهید مطهری پیرامون فلسفه هگل و مارکسیسم شرکت می کرد. مسئولیت های او در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی به این شرح است: ریاست مرکز اسلامی هامبورگ (۱۳۵۸)، نماینده مردم اردکان و میبد در مجلس شورای اسلامی (سال ۱۳۵۹)، سرپرست مؤسسه مطبوعاتی کیهان (۱۳۶۰)، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در کابینه موسوی سال (۱۳۶۱)، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در کابینه هاشمی رفسنجانی سال (۱۳۶۸)، مشاور رئیس جمهور و رئیس کتابخانه ملی ایران در سال (۱۳۷۱)، آغاز تدریس در دوره های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری در درس اندیشه سیاسی، فلسفه سیاست و اندیشه سیاسی در اسلام سال (۱۳۷۱)، عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی سال (۱۳۷۵)، ریاست جمهوری اسلامی ایران سال (۱۳۷۶).

سایر نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ دارای ویژگی‌های متمایز و خاصی بود که در روی آوردن مردم به او نقش آفرین بودند:

یکم؛ کلام و سخن. او در محافل عمومی به شیوه‌ای زیبا و ادیبانه سخنرانی می‌کرد و از ذوق و قریحه سخنوری برخوردار بود.

دوم؛ ظاهر و سیما. وی دارای چهره‌ای جذاب و دلپسند بود.

سوم؛ سیادت. او از نظر نسلی، منتسب به خاندان پیامبر اکرم (ص) بود و روشن است که این امر در جامعه ایران (که مردمان آن عمیقاً مذهبی و علاقه‌مند به اهل بیت پیامبر اکرم هستند) در رفتار سیاسی و انتخاباتی افراد تأثیر جدی می‌گذارد.

چهارم؛ منش. برخلاف نامزدهای دیگر، خاتمی ارتباط نزدیک و صمیمی با مردم برقرار می‌کرد. او تلاش می‌کرد که مؤدبانه و متواضعانه با قشرهای مختلف مردم تعامل کند. مرتضی حاجی، رئیس ستاد انتخاباتی خاتمی، به منش مردمی و رفتار صمیمانه وی اشاره می‌کند و این ویژگی را موجب گراییدن وسیع توده‌های مردم به او معرفی می‌نماید:

وقتی مردم می‌دیدند کسی که صرف نظر از نامزدی ریاست جمهوری، مشاور رئیس جمهور و رئیس کتابخانه ملی کشور است، با یک اتوبوس سفر می‌کند و مثل مردم عادی رفتار می‌کند، در رستوران بین‌راهی توقف می‌کند، غذا و چای می‌خورد، در روستاهای مسیر پیاده می‌شود و با مردم احوال‌پرسی می‌کند و این‌گونه نیست که خود را از مردم جدا کند، بلکه به میان مردم می‌رود، نشان می‌داد که ایشان شخصیتی مردمی دارد و این تأثیر زیادی در جلب نظر عامه مردم داشت.^۱

۱. حمید کاویانی، رمز پیروزی یک رئیس‌جمهور؛ نگاهی به چگونگی رویارویی منابع قدرت در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری، تهران، ذکر، ۱۳۷۸، ص ۲۴۰؛ نگارنده به هیچ‌رو، وجود این خلق و خوی را در شخص خاتمی انکار نمی‌کند و معتقد است این خصوصیت (که در رقیب اصلی او به چشم نمی‌آمد)، او را به شخصیتی جذاب و مردمی تبدیل کرد؛ اما این واقعیت را نیز نباید فراموش کنیم که خاتمی نه آنچنان از سوابق انقلابی و مبارزاتی برخوردار بود و نه آنچنان منزلت و وجاهت سیاسی داشت که بپنداریم چنین رفتاری، بی‌مثال و کاملاً غیر عادی بود. ساده‌زیستی و مردمی بودن آنجا اهمیت ویژه می‌یابد که فرد از رجال سیاسی درجه اول کشور به شمار آید و در عین حال، قائل به وجود فاصله‌ای میان خود با مردم نباشد و زیستن و همراهی با مردم را برگزیند. خاتمی در دوران مبارزه، یک انقلابی ساده‌بود و در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، بالاترین سمت سیاسی او، وزارت بود. بنابراین، خاتمی اساساً نمی‌توانست در چهارچوب فرهنگ رجال سیاسی درجه اول کشور رفتار کند. افزون بر این، متأسفانه این نوع رفتار و منش خاتمی در دوران پس از ریاست جمهوری، به شدت تغییر کرد و او با توده‌های مردم و مطالبات و نحوه زیست آنها فاصله یافت.





پنجم؛ افکار و ایده‌ها. نظریاتی از قبیل آزادی بیان،^۱ جامعه مدنی،^۲ توسعه سیاسی، حقوق شهروندی، جوان‌گرایی و بهادادن به نسل جوان، تحمل مخالف، دموکراسی،^۳ تکثرگرایی،^۴ قانون‌مداری و... برای قشرهایی مانند روشنفکران، دانشجویان، جوانان، زنان و همه کسانی که در سالیان گذشته از آرا و افکار لیبرالیستی تأثیر پذیرفته بودند جذاب به نظر می‌رسید.

ششم؛ شخصیت فکری و فرهنگی. در کارنامه عملکرد خاتمی، تصدی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ریاست کتابخانه ملی ایران و تألیف کتاب و مقاله به ثبت رسیده بود که نسبت به چهره‌های سیاسی، بیشتر می‌توانست نظر مساعد دانشگاهیان و گروه‌های مدرن را جلب نماید.

خاتمی توانست با برخی از قشرها و طبقات اجتماعی، پیوند فکری و عاطفی نزدیکی برقرار کند. او به ویژه به «جوانان» و «زنان» بسیار می‌پرداخت و بر مطالبات آنها پای می‌فشرد و وعده‌های انتخاباتی بسیاری به آنها می‌داد. او «دانشجویان» را نیز به عنوان یکی از گروه‌های هدف خود برگزیده بود و شگردهای تبلیغاتی خاصی را در برقراری ارتباط صمیمی و دوستانه با آنها به کار می‌گرفت؛ به عنوان مثال، می‌توان به رفتار خاتمی در یکی از نشست‌های انتخاباتی که در دانشگاه برگزار شد، اشاره کرد:

خاتمی در ابتدای آن مراسم، از نشستن بر روی جایگاهی که برای او در نظر گرفته بودند و در برابر آن دسته گل بزرگی نیز قرار داده بودند، خودداری کرد و از مجری خواست تا به جای او، در پشت تریبون ساده‌ای بایستد و با دانشجویان صحبت کند. خاتمی در ابتدای سخن، خطاب به جمع باشکوه دانشجویان حاضر در مقابل خود گفت: «من خود را همچنان یک دانشجو می‌دانم؛ از شما می‌خواهم که مرا به عنوان یک دانشجو در جمع خود بپذیرید.» این اظهارات، موجی از ابراز احساسات پر شور و وصف‌ناشدنی را در میان دانشجویان برانگیخت. خاتمی به خوبی با رموز برقراری پیوند با مخاطبان خود آشنا بود.^۵

علاوه بر این، اصلاح‌طلبان سناریوهایی را برای راه‌اندازی جنگ روانی به نفع خاتمی و بر

1. Freedom of expression
2. Civil society
3. Democracy
4. Pluralism

ضد نامزد رقیب، به راه انداختند که بسیار حساب شده و سنجیده بود. محمدرضا تاجیک، رئیس مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری در دولت خاتمی، به بیست و دو مورد از آنها اشاره کرده است.^۱

۷. هم‌گرایی گروه‌ها و احزاب سیاسی متعدد

نمی‌توان نقش گروه‌ها و احزاب سیاسی را در هدایت و خط‌دهی به افکار عمومی انکار کرد. در هفتمین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶، گروه‌ها و احزاب سیاسی گوناگونی به دفاع از خاتمی پرداختند که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از:

یکم؛ «مجمع روحانیون مبارز» در آبان ماه سال ۱۳۷۵، از خاتمی حمایت کرد. خاتمی خود یکی از اعضای شورای مرکزی این تشکل سیاسی بود.

دوم؛ «دفتر تحکیم وحدت»، انجمن‌های اسلامی دانشجویان را در تمام دانشگاه‌های کشور، به نفع خاتمی بسیج کرد.

سوم؛ «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»^۲ در اسفند سال ۱۳۷۵ به خاتمی روی آورد. چهارم؛ «کارگزاران سازندگی»^۳ پس از آنکه جریان راست سنتی از آن فاصله گرفت راست مدرن خوانده شد و در فروردین سال ۱۳۷۶، خاتمی را به عنوان نامزد مورد

۱. محمدرضا تاجیک، همان، ص ۹۲-۸۹.

۲. «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» از سال ۱۳۷۰ با نیروهای سیاسی گزینش شده و خاص، دوباره به عرصه سیاسی کشور پانهاد و توانست به یکی از قطب‌ها و کانون‌های تصمیم‌سازی در جناح چپ تبدیل شود. این سازمان در مقطع پیش از دوم خرداد، بنا به مناسبت‌ها و اقتضائات گوناگون، بیانیه صادر می‌کرد و به این واسطه، دیدگاه‌های رقیب، دیدگاه حاکم و غالب را مطرح می‌نمود. از مهر ماه سال ۱۳۷۳، هفته‌نامه عصر ما از سوی این حزب منتشر شد که دربردارنده تحلیل‌ها و برداشت‌های نیروهای فکری و سیاسی این تشکل بود. این هفته‌نامه تا پایان دوران حاکمیت اصلاح‌طلبان منتشر می‌شد. چهره‌های اصلی این سازمان عبارت بودند از: محمد سلامتی، بهزاد نبوی، مصطفی تاج‌زاده، فیض‌الله عرب‌سرخی، هاشم آقاجری و محسن آرمین.

۳. در آستانه انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۷۴، شانزده تن از وزیران، معاونان و نزدیکان هاشمی رفسنجانی، بیانیه‌ای را صادر و اعلام کردند که با عنوان «خدمتگزاران سازندگی» در انتخابات مجلس شرکت خواهند کرد. غلامحسین کرباسچی، محمد هاشمی، محمد نجفی، عطاءالله مهاجرانی، محسن نوربخش، بیژن زنگنه و محمد غرضی، از جمله چهره‌های سرشناسی بودند که این بیانیه را امضا کردند. این اقدام به معنی اولین گام جدی این جریان در راستای فاصله‌گیری از جناح راست و به خصوص، «جامعه روحانیت مبارز» بود. در این حال، مدخله «قوه مجریه» در روند انتخابات «قوه مقننه» با مخالفت مقام معظم رهبری روبه‌رو شد. به این ترتیب، وزرای دولت سازندگی از این تشکل جدید کناره‌گیری کردند و جمع اولیه به یک جمع «شش نفری» تبدیل شد. این افراد با صدور بیانیه دیگری، خود را «جمعی از کارگزاران سازندگی» معرفی کردند و وارد فضای رقابت‌های انتخاباتی شدند. در ادبیات سیاسی اصلاح‌طلبان، این تشکل نوظهور و متنفذ، «راست مدرن» خوانده شد که در مقابل «راست سنتی» قرار داشت. به این ترتیب، در انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی که در اسفندماه سال ۱۳۷۴ برگزار شد، سه جریان سیاسی اصلی کشور حضور یافتند: جامعه روحانیت مبارز (و تشکل‌های دیگر جناح راست)، ائتلاف گروه‌های خط امام (تشکل‌های چپ با محوریت مجمع روحانیون مبارز) و کارگزاران سازندگی (نیروهای سیاسی هوادار هاشمی رفسنجانی) و در نهایت، انتخابات به نفع جریان اول تمام شد و افکار عمومی، چندان به دو جریان دیگر روی خوش نشان ندادند.





نظر خود معرفی کرد. این حزب به عمده ترین پشتیبان مالی هزینه‌های تبلیغاتی اصلاح‌طلبان در این انتخابات تبدیل گردید. یکی از اعضای شورای مرکزی حزب کارگزاران می‌گوید:

وقتی ما [در اسفند سال ۱۳۷۵] خدمت آقای هاشمی رسیدیم، ایشان گفتند: من فکر می‌کنم اگر قرار است شما وارد عرصه انتخابات شوید [...]، چاره‌ای جز حمایت از آقای خاتمی ندارید؛ چون گزینه‌های دیگر با مشی فکری شما قابل توجه نیست.^۱

البته شرایط به گونه‌ای بود که جناح چپ به امید پیروزی در انتخابات به میدان نیامده بود،^۲ بلکه دو هدف را دنبال می‌کرد:

الف. کسب چهار تا پنج میلیون رأی برای چانه‌زنی با جناح مقابل و وزن‌یابی سیاسی در کشور؛

ب. بهره‌برداری از فضای سیاسی باز، هنگام انتخابات به منظور بسط دادن گفتمان لیبرالیستی^۳ در سطح توده‌های مردم.

یکی از اصلاح‌طلبان در این باره می‌گوید:

در آن زمان، نه آقای خاتمی و نه ما این تصور را نداشتیم که در خصوص یک دولت اصلاح‌طلب که قرار است بر سر کار بیاید، صحبت کنیم. اصلاً تصور این بود که چون فضای انتخاباتی همیشه محملی برای طرح دیدگاه‌هایی است که در شرایط دیگر، طرح آنها دشوار است، باید از این فرصت استفاده کرد و این مفاهیم دموکراتیک و جامعه مدنی و آزادی مطبوعات و انتخابات آزاد را بسط داد و به گوش نخبگان و مردم رساند. این جمله تقریباً بر سر زبان همه ما بود که «نهایتاً چهار میلیون رأی می‌آوریم» و می‌گفتیم که مبتنی بر این وزن اجتماعی، می‌توانیم بگوییم که نمی‌شود ما را نادیده گرفت و حذف کرد. ذهنیت ما این بود. کسی فکر نمی‌کرد که آقای خاتمی بیست میلیون رأی می‌آورد.^۴

حجاریان نیز تأکید می‌کند که هدف جناح چپ از حضور در انتخابات، «بازسازی جناح چپ» بود، نه «بازگشت به قدرت سیاسی»؛ چراکه تحلیل‌گران این جریان سیاسی تصور

۱. محمدعلی نجفی، همان، ص ۱۲۱.

۲. عمادالدین باقی، جنبش اصلاحات دموکراتیک/یران، تهران، سرایی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۴.

3. Liberal discourse

۴. عمادالدین باقی، تراژدی دموکراسی در ایران؛ بازخوانی قتل‌های زنجیره‌ای، همان، ص ۱۶.

نمی‌کردند که از پایگاه اجتماعی گسترده‌ای بر خوردار باشند که بتوانند با جناح راست رقابت نمایند:

در طول دهه شصت، گفتمان امام خمینی (ره) در ساحت «فرهنگ» به طور کلی و «دین‌فهمی» به طور خاص، بر جامعه حکم فرما و مسلط بود. این نوع نگرش ایدئولوژیک بر خاسته از اسلام اصیل، تعبیر مشخص و مصطلحی داشت که از آن جمله می‌توان به «انسان مکتبی»، «انسان متعهد»، «مکتب اسلام»، «اسلام ناب محمدی» و... اشاره کرد

[ما] به دنبال این نبودیم که به قدرت بازگردیم، [بلکه] به دنبال این بودیم که چپ سابق را بازسازی کنیم و بعدش حزب تشکیل بدهیم. فکر نمی‌کردیم رأی بیاوریم. برآورد ما این بود که شش، هفت میلیون رأی

می‌آوریم و معلوم می‌شود پایگاه [اجتماعی] ما چقدر است. بعد از آن هم حزب راه می‌اندازیم. خودمان تقسیم‌بندی کردیم که چه کسی چه کاری را انجام بدهد. آقای خاتمی، خودش از ارشاد برای نشریه/بین امتیاز گرفت.^۱

محمد سلامتی، دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نیز می‌گوید:

ما در آن زمان، هیچ‌امیدی به پیروزی آقای خاتمی در انتخابات نداشتیم، ولی مطمئن بودیم که حداقل حدود هفت میلیون رأی به دست خواهیم آورد و جناح راست سنتی، حداکثر با کسب نه میلیون رأی، پیروز خواهد شد.^۲

دو نامزد اصلی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶، دو نسبت کاملاً متفاوت با «وضعیت موجود» داشتند. علی‌اکبر ناطق‌نوری در موقعیت سیاسی تثبیت و نمایندگی «وضعیت موجود» قرار داشت، حال آنکه محمد خاتمی خود را منتقد و مخالف «وضعیت موجود» نشان می‌داد و از ضرورت اصلاح و دگرگونی سخن می‌گفت. گفتمان ناطق‌نوری تا حدود زیادی در امتداد گفتمان هاشمی رفسنجانی که مقبولیت اجتماعی وسیعی نداشت بود، اما گفتمان خاتمی یک گفتمان «نو» و «ویژه» بود که به خوبی بر شانه ضعف‌ها و نقص‌های «وضعیت موجود» نشسته بود و ادعا می‌شد که قصد عبور از آنها را دارد. روشن است که با وجود پایگاه اجتماعی بسیار محدود گفتمان دولت‌سازندگی،

۱. سعید حجاریان، «سوته‌دلان گرد هم آمدند»، همان، ص ۶۰.

۲. حمید کاویانی، همان، ص ۱۱۰.





نمی‌توان انتظار داشت شخصی که خود را در همان راستا و امتداد، تعریف کرده است، توجه افکار عمومی را به سوی خود معطوف سازد.^۱ جهت‌گیری و سیاست اقتصادی دولت‌سازندگی، حداقل در سال‌های پایانی این دولت، مخالفت‌ها و اعتراض‌های وسیعی را در برخی از مناطق کشور شکل داده بود. افزون بر این، محدودیت‌های سیاسی گسترده در این دولت، بسیاری از طبقات اجتماعی را ناراضی کرده بود. از این رو، تشخیص اینکه آرای مردم به سمت چه گفتمانی سرازیر خواهد شد، آنچنان هم دور از ذهن و غیرمنتظره نبود. بر همین اساس است که برخی از تحلیل‌گران سیاسی و اجتماعی بر این باور هستند که رأی به «گفتمان اصلاحات»، یک «نه» صریح و قاطع به «گفتمان سازندگی» بود.

جمع‌بندی

دهه اول انقلاب، دهه‌ای بود که در آن نوع نگاه و تلقی امام خمینی (ره) به گفتمان مسلط بر جامعه تبدیل شده و شخص یا جریانی، به هیچ رو، جسارت صف‌آرایی مقابل ایشان را در خود نمی‌یافت. نفوذ عمیق اجتماعی و معنوی ایشان در ذهنیت و قلوب توده‌های مردم آنچنان، وسیع و مثال‌زدنی بود که در عرض یا مقابل ایشان، کسی را توان و توشه ایستادن نبود. همین امر سبب می‌گردید تا ایده‌ها و اندیشه‌های امام راحل به عنوان خط اصلی و بی‌بدیل انقلاب و نظام و جامعه قلمداد شود و تخطی از آن، تحمل نگردد. در همین چهارچوب باید گفت در طول دهه شصت، گفتمان امام خمینی (ره) در ساحت «فرهنگ» به طور کلی و «دین‌فهمی» به طور خاص، بر جامعه حکم‌فرما و مسلط بود. این نوع نگرش ایدئولوژیک بر خاسته از اسلام اصیل، تعابیر مشخص و مصطلحی داشت که از آن جمله می‌توان به «انسان مکتبی»، «انسان متعهد»، «مکتب اسلام»، «اسلام ناب محمدی» و... اشاره کرد. چنین تعابیری، دلالت بر این معنا دارد که اولاً فهم و درک حقیقت اسلام، ممکن و بلکه محقق است، ثانیاً انسان و جامعه هم‌سو با

۱. گفتنی‌ست بر خلاف برخی شایعات ناروا، در این انتخابات (و به طور کلی در هیچ کدام از انتخابات)، مقام معظم رهبری از هیچ یک از نامزدها حمایت نکردند و فرآیند انتخابات را به توده‌های مردم و روند طبیعی جامعه واگذار نمودند. حجاجیان در همان زمان تصریح کرد:

در این انتخابات، از ناحیه [جناب] راست این تلاش صورت گرفت که - با همان تمهیدات کشیدن پای رهبری به وسط مبارزات انتخاباتی و اعلام اینکه ایشان به کاندیدای خاصی تمایل دارند - آقای خاتمی، رقیب آقای ناطق‌ناباشد. اما رهبری به هر حال، با فاصله گرفتن از حکومت و گره زدن خود به یکی از جناح‌ها، توانست از این مناقشه‌ها فاصله بگیرد و حرف‌شان این بود که من سی میلیون رأی می‌خواستم. (سعید حجاجیان، «تلاقی جمهوری و مشروطیت»، همان، ص ۶۵)

چنین تفسیر و تلقی‌ای، انسان و جامعه برتر و آرمانی است. روشن است که این گفتمان هیچ‌گونه نسبتی با گونه‌های مختلف کثرت‌گرایی سکولاریستی و غربی ندارد و آنها را برنمی‌تابد، بلکه از نوعی وحدت‌گرایی و هم‌گرایی در ذیل تلقی خاصی از اسلام دفاع می‌کند و برای آن رسمیت و حجیت و حقانیت قائل است.

در سال‌های پایانی دهه شصت و پس از رحلت بنیانگذار انقلاب اسلامی، روشنفکری سکولار که به صورت عمده در حلقه «کیان» جای داشت و ماهنامه کیان را به پایگاهی برای نشر افکار و ایده‌های خویش تبدیل کرده بود، فضای اجتماعی و بستر سیاسی را برای مطرح ساختن مکوننات و ناگفته‌های خویش مساعد انگاشت و به تدریج، از لایه‌های عمیق و زیرین شخصیت نظری و فکری خود پرده برداشت. در نخستین گام، عبدالکریم سروش - که از جمله چهره‌های محوری و کلیدی حلقه «کیان» به شمار می‌آمد- در سلسله مقالاتی با عنوان «قبض و بسط تئوریک شریعت» - «معرفت دینی» را به صورت کامل به ورطه «نسبیت» افکند و آن را مقوله‌ای متأثر از احوال معرفتی دین‌فهمان و اوضاع زمانه تصویر کرد. بر این اساس، انباشته‌ها و اندوخته‌های ایدئولوژیک دهه شصت، یکباره و جملگی از اعتبار و وزانت ساقط شدند و به معرفتی در عرض سایر معارف تبدیل شدند. تئوری «ولایت فقیه» و «اسلام ناب محمدی» و دیگر مضامینی از این دست، بافته‌های آرمانی و تخیلی دهه شصت و ناشی از هیجانات انقلابی قلمداد شدند و حقانیت مطلق آنها در این امتداد، رنگ تردید پذیرفت. بدین ترتیب، «نسبیت‌گرایی معرفتی» ساخته و پرداخته شده از سوی سروش و دیگر همراهان او در حلقه «کیان»، به «نسبیت‌گرایی ارزشی» انجامید و هنجارها و ارزش‌ها و معیارهای دینی را به چالش کشید.

تبدیل شدن استراتژی «تهاجم نظامی» به «تهاجم فرهنگی» در سال‌های پایانی دهه شصت معنایی جز این نداشت که براندازی انقلاب اسلامی، از طریق استحاله درونی آن ممکن و مقدور است و برای استحاله درونی آن نیز، راهکاری جز تخریب بنیادهای نظری و ایدئولوژیک آن وجود ندارد. این عملیات تخریبی، با مقاله «قبض و بسط تئوریک شریعت» آغاز شد و به تدریج، وسعت و گسترش یافت. به راستی، سروش نقطه کانونی‌ای را برگزیده بود: با متزلزل ساختن «معرفت دینی» و افکندن آن به ورطه نسبیت، تئوری ولایت فقیه و نظام جمهوری اسلامی و ارزش‌های توصیه شده از سوی امام خمینی (ره)، به مقولاتی مشکوک و خدشه‌پذیر تبدیل می‌شوند که تنها قرائتی از میان قرائت‌های متکثر و گوناگون به شمار می‌آیند. از این رو، انصاف آنها به





تبدیل شدن استراتژی «تهاجم نظامی» به «تهاجم فرهنگی» در سال‌های پایانی دهه شصت معنایی جز این نداشت که براندازی انقلاب اسلامی، از طریق استحاله درونی آن ممکن و مقدور است و برای استحاله درونی آن نیز، راهکاری جز تخریب بنیادهای نظری و ایدئولوژیک آن وجود ندارد. این عملیات تخریبی، با مقاله «قبض و بسط تئوریک شریعت» آغاز شد و به تدریج، وسعت و گسترش یافت

«قداست»، افسانه‌ای بیش نیست. با فرو افتادن دین و حکومت دینی در مرداب نسبیت، تکثر معرفتی و ارزشی و دینی، موجه و معقول جلوه خواهد کرد و همه مقدسات پیشین، هویتی سیال و رنگ پذیر می‌یابند.

عمل‌گرایی «دولت‌سازندگی» در زمینه «توسعه اقتصادی»، مسیر روشنفکران سکولار را هموارتر ساخت. دولت‌سازندگی با به کارگیری نیروهای تکنوکرات بی‌اعتنا به ارزش‌ها و مجذوب اقتصاد لیبرال سرمایه‌داری، شعارهای امام خمینی (ره) و خط اصیل انقلاب و ارزش‌های برآمده از هشت سال جنگ تحمیلی

را، به بایگانی تاریخ انقلاب سپردند و از شروع شدن دوران تازه و متفاوتی از حیات انقلاب سخن گفتند که در آن، رشد و توسعه اقتصادی اصالت داشت. بر پایه تلقی سیاست‌گذاران و تصمیم‌سازان دولت‌سازندگی، ارزش‌های دینی باید با قرائتی عرضه و معنا می‌شدند که هیچ‌گونه تصادمی با «توسعه غربی» نداشته و حتی در صورت امکان، آن را تجویز و توصیه می‌کردند. در اینجا، تفاسیر راستین از اسلام با تعبیر «افراطی‌گری» طرد و نفی گردید و به برداشت لیبرالیستی از اسلام، عنوان «اعتدال» و «اعتدال‌گرایی» اطلاق شد. با استقرار «دولت‌اصلاحات»، لیبرالیسم معرفتی و ارزشی با صورتی عریان و غلیظ پا به جامعه ایران و حاکمیت سیاسی نهاد. در واقع، راهبرد ایدئولوژیک دولت اصلاحات در امتداد دولت‌سازندگی قرار داشت و تنها تفاوت عمده این دو با یکدیگر، به غلظت و وضوح بیشتر نفوذ اندیشه‌های لیبرالیستی در دولت اصلاحات بازمی‌گشت. در همین مقطع، ایده پلورالیسم دینی به صورت گسترده مطرح گردید و دولت در همراهی با نیروهای فکری و اجتماعی سکولار، تمام زمینه‌های ساختاری و سیاسی را برای نشر و تثبیت این ایده فراهم نمود. به این ترتیب، لیبرالیسم معرفتی و ارزشی به گفتمان مسلط و غالب تبدیل شد. تصور چنین چرخش گسترده‌ای در طول یک دهه، بسیار دشوار بود، اما واقعیت جامعه ایران حاکی از این بود که مبانی تئوریزه‌شده در حلقه کیان، اکنون به عرصه حیات اجتماعی و حاکمیت سیاسی راه یافته و در دستور کار دولت‌مردان قرار گرفته است.